

هدف موزه ها و آموزش ، تعلیم و تربیت ، عملکرد

موزه ها: یادگیری و فرهنگ

به سمت پس موزه: چالش تغییر زمان

نوشته ایلین هوپر-گرین هیل

کتاب هدف موزه ها و آموزش ، تعلیم و تربیت ، عملکرد -نوشته خانم ایلین هوپر گرین هیل استاد برجسته مطالعات موزه و دکتر فلسفه و جامعه شناسی انگلستان است که در سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۶ مدیر و موسس مرکز تحقیقات موزه ها و گالری ها RCMG بوده است . او به عنوان کارشناس ارشد آموزش موزه و یکی از ده تن استاد برگزیده موزه داری سال ۲۰۰۲ است که سالها به عنوان استاد بین الملل دانشکده آموزش دانشگاه گراناادی اسپانیا فعالیت می کرد.

این نوشتار ترجمه کتاب در چند بخش است که ماهانه به انتشار آن پرداخته می شود و مطالعه آن به تمام فعالان حوزه موزه داری پیشنهاد می شود.

مریم فدایی ، مسئول موزه میرعماد - اردیبهشت سال ۱۴۰۰.

Museums and Education

Purpose, Pedagogy, Performance

Eilean Hooper-Greenhill

First published 2007 by Routledge 2 Park Square, Milton Park, Abingdon, Oxon OX14 4RN
Simultaneously published in the USA and Canada by Routledge 270 Madison Ave, New York NY 10016

بخش اول

در آغاز قرن بیست و یکم ، موزه ها دوباره به آنچه تصور شده اند تبدیل و جهت گیری می کنند. چون شیوه های آشنا در حال ارزیابی مجدد هستند و فلسفه های کهن براندازی می شوند. ایده های جدید در مورد فرهنگ و جامعه و ابتکارات سیاست های جدید موزه ها را به چالش می کشد تا در اهداف خود تجدید نظر کنند ، و با عملکرد آنها دوباره آموزشهای خود را طراحی کنند. باومن پیشنهاد می کند که دوره کنونی مدرنیته با فرآیندهای ناقص و بی پایان مدرن سازی مشخص می شود ، و از این نظر حوزه فرهنگی نیز از این قاعده مستثنی نیست. موزه ها مورد تجدید مدرن قرار گرفته اند زیرا هدف و عملکرد آنها مورد موشکافی ، تجزیه و تحلیل و نقد قرار گرفته است. روش های جدید تفکر درباره مخاطبان رسانه ها ، ویژگی دینامیکی رابطه بین موزه ها و آنها را تأیید کرده است. مخاطبان ، و تفسیر مجموعه ها در اولویت های بیشتر موزه ها بسیار مهم است: زیرا نقش موزه ها دیگر به حفاظت از اشیاء محدود نمی شود و آنها همچنین باید آنها را به اشتراک بگذارند و به طور مداوم تفسیر کنند. تا همین اواخر ، موزه ها را می توان به عنوان سمبل های سرکوبگرانه و اقتدارگرایانه مدرنیته محکم تغییرناپذیر توصیف کرد اما در واقع هنوز هم موزه هایی وجود دارند که با این که به هویت قدیمی خود پایبند هستند ، اما در سراسر حوزه فرهنگی بسیاری با انعطاف پذیری زیرکانه و روان بودن خلاقانه برای پاسخگویی به شرایط پست مدرنیته فعالیت می کنند . صور مجدد و بازسازی خلاقانه هویت موزه یکی از ویژگی های پسا موزه است. "پسا موزه" به منزله قلاب مفیدی است که می توان مفاهیمی را از آن آویزان کرد تا نشانگر حرکت به آینده ای مثبت و امیدوارکننده برای موزه ها باشد. یکی از ابعاد اصلی پسا موزه در حال ظهور ، درک پیچیده تری از روابط بین فرهنگ ، ارتباطات ، یادگیری و هویت است که از رویکرد جدید مخاطبان موزه پشتیبانی می کند. دومین عنصر اساسی ، ترویج جامعه برابرتر و برتر است. و پیوندی با این پذیرش برقرار کرده است که فرهنگ برای بازنمایی ، بازتولید و تشکیل هویت های شخصی کار می کند که نوعی احساس مسئولیت اجتماعی و اخلاقی را در پی دارد. موزه ها با تجدید فلسفه و شیوه های خود ، نقش اجتماعی بیشتری را بازی می کنند. این می تواند به عنوان بخشی از "چرخش فرهنگی" تلقی شود. جوامع بیشتر از اهمیت بازنمایی و قدرت نمادها برای حمل معنا ، نشان دادن هویت و استناد به همسویی های اجتماعی و فرهنگی بیشتر آگاه می شوند . همانطور که هال بیان می کند ، مرکزیت فرهنگ و ارتباط آن با هویت به طور فزاینده ای شناخته می شود تصدیق تفسیر به عنوان عملی مبتنی بر روابط اجتماعی مستلزم تشخیص این است که فرایندهای تفسیری که تصویر فرهنگی را تشکیل می دهند نمی توانند خنثی تلقی شوند. افزایش آگاهی از قدرت فرهنگ ، سوالاتی راجع به مصرف ، ذهنی بودن ، معنا و هویت ایجاد کرده است و همه اینها برای یادگیری مهم هستند. موزه ها در شکل دادن دانش فعال هستند. آنها با استفاده از مجموعه های خود ، روایت های فرهنگی تصویری را گرد هم می آورند که دیدگاه هایی از گذشته و از همین رو

تولید می‌کند و در نمایشگاه‌ها و گالری‌ها، موزه‌ها، مرتب‌سازی مجدد (داستان) و افسانه‌سازی می‌شوند. نمایشگرهای موزه، مصنوعات و تکه‌های مختلف فرهنگ مادی را به روایت‌های منسجم، مداوم و یکپارچه تبدیل می‌کند، به آنچه‌ها چون آن را "روایت‌های کلی" می‌نامد. موزه‌ها باید ناگزیر از بین مجموعه‌هایی که می‌توانند به نمایش درآیند، آن دسته از اشیایی که به نمایش در می‌آیند را انتخاب کنند و این انتخاب روایت بصری ارائه شده را شکل می‌دهد. مجموعه‌های مختلفی که تولید می‌شوند متن‌های مختلف معنا را فرا می‌گیرند. از طریق فعالیت‌های نمایش و تفسیر، با استفاده از اشیاء، نقاشی‌ها، عکس‌ها، مدل‌ها و متون، موزه‌ها منظره‌ای می‌سازند، داستانی ارائه می‌دهند و منابعی را برای یادگیری تولید می‌کنند. این فرایندهای تفسیری، که شامل انتساب معنا هستند، کار موزه‌ها را تشکیل می‌دهد و می‌تواند به عنوان قانون اساسی "برنامه درسی" موزه توصیف شود. این مسئله مواردی را بوجود می‌آورد که تفسیرها توسط چه کسی و به چه منظور انجام می‌شود. بسیاری از تجزیه و تحلیل‌های یادگیری در موزه‌ها بر روی روش آموزشی (نحوه استفاده از اشیاء در آموزش، نحوه یادگیری افراد) متمرکز است، اما همچنین سوالات مهمی نیز باید در مورد محتوا مطرح شود، یعنی اینکه موزه‌هایی که برای آموزش تدوین می‌شوند چیست. ونگر در مورد چگونگی یادگیری که باعث تغییر در وجود ما و آنچه می‌توانیم انجام دهیم، می‌شود اظهار داشت. یادگیری فقط جمع‌آوری مهارت‌ها و حقایق نیست، بلکه فرآیند تبدیل شدن به آن است. یادگیری برای شکل دادن به آنچه‌ها گیندز "هویت شخصی" می‌نامد کار می‌کند. در نظر گرفتن موزه‌ها و گالری‌ها به عنوان مکان‌های آموزشی، روابط بین دیدگاه‌های فرهنگی که موزه‌ها تولید می‌کنند و هویت شخصی خود زبان آموزان نباید فراموش شود. با تغییر شکل موزه‌ها در دوران معاصر، اهداف آموزشی آنها در اولویت قرار گرفته و تأمین آموزشی آنها افزایش یافته است. از سال ۱۹۹۷، این امر در انگلیس با سیاست‌های دولت پیش می‌رود که اصرار دارند آموزش در موزه‌ها باید به صورت مرکزی قرار گیرد. دولت معتقد است که آموزش امروزه در نقش موزه‌ها نقش اساسی دارد. این تأکید مورد استقبال افرادی از درون حوزه موزه قرار گرفته است که مدت‌ها آرزوی دموکراتیک‌سازی فرهنگ را دارند و دریافته‌اند که سیاست‌های فعلی دولت فرصت‌هایی را برای بیان مجدد این خواسته‌ها فراهم کرده است. فلسفه‌های آموزش موزه تحت تأثیر جنبش دبستانی، و با الهام از فلسفه‌های آموزش کودک محور و استراتژی‌های یادگیری کشف شده است. مدت‌ها پس از واژگونی در مدارس، در موزه‌ها همچنان مورد استفاده قرار گرفته است.

همراه با سیاست‌های دولت، برنامه‌های بودجه ملی نیز ارائه شده است که برای اهداف خاص توسعه روابط نزدیکتر با مدارس و جوامع، ایجاد مشارکت بین موزه‌های ملی و منطقه‌ای بر اساس توسعه برنامه‌های آموزشی مشترک، تعیین کارمندان متخصص و توسعه ساختارهای حرفه‌ای برای حمایت از موزه‌ها در هنگام ساخت کارهای آموزشی خود. این وجوه دولتی با مسئولیت تأمین شواهدی مبنی بر تحقق اهدافی که برای آنها در نظر گرفته شده است. جایی که قبلاً ادعا می‌شد موزه‌ها می‌توانند تأثیر آموزشی داشته باشند کافی بود، امروز اثبات آن ضروری است. اندازه‌گیری عملکرد آموزشی توسط بسیاری از افراد سنگین بوده است، اما ضرورت توجه به نتایج و تأثیر یادگیری در موزه‌ها، کار آموزشی موزه‌ها را به طور سیستماتیک قابل درک کرده است. با توانایی بیان ارزش آموزش موزه به روش‌های جدید، بیشتر نمایان شده است. علاوه بر این، تولید موادی برای ارائه دولت و آژانس‌های آن با شواهد برای توجیه بودجه ادامه کار آموزشی موزه‌ها، تحقیقات عظیمی را به وجود آورده است که همانطور که این کتاب توصیف می‌کند، نشان می‌دهد که چگونه موزه‌ها قدرت موقعیت‌سازی خود را دارند. به عنوان سایت‌های کلیدی برای یادگیری در پسا مدرنیته. اندازه‌گیری عملکرد آموزشی امکانات جدیدی را برای پس موزه آشکار کرده است.

تغییر دیدگاه‌های یادگیری

آموزش و یادگیری در موزه‌ها در اولویت قرار گرفته است، اما دیدگاه واحدی درباره معنای این امر وجود ندارد. کلمات "یادگیری" و "آموزش" بسته به تجربه آنها از سیستم‌های آموزشی و سبک‌های یادگیری و آموزش، توسط افراد بسیار متفاوت درک می‌شوند. این سیستم‌ها و سبک‌ها در داخل و بین کشورها متفاوت است و با تئوری‌های مختلف یادگیری و آموزش پایه ریزی می‌شود، که ممکن است منجر به درک متنوعی از اهداف، فرایندها و نتایج آموزش و یادگیری شود. از رویکرد سنتی و تعلیمی به ترتیبات آموزشی، "یادگیری" مترادف با "بورس تحصیلی" یا "دانش" است. یادگیری یک اسم است - چیزی که شناخته می‌شود یا می‌تواند شناخته شود. فرایندهای آموزشی برای تشویق به کسب دانش و امکان انتقال این یادگیری / دانش از معلم (متخصص) به دانش آموز (مبتدی) طراحی شده‌اند. در این الگوی آموزشی، این حقایق و اطلاعاتی است که باید آموخته شود، و انتظار می‌رود که فرایندهای درک واقعیت‌ها و اطلاعات بسیار متمرکز، هدفمند و دقیق باشد. افزایش دانش کلامی هدف است، و منابع برای یادگیری معمولاً به کلمه نوشتاری یا گفتاری محدود می‌شوند. روش‌های آموزش شناختی هستند تا تجربی. آنها ذهن دانش آموز را ممتاز می‌کنند و موزه‌ها را نادیده می‌گیرند: یادگیری و فرهنگ بدن (که اغلب بسیار فعال شناخته می‌شود). (مدارس و دانشگاه‌ها به عنوان مکان‌هایی برای مطالعه جدی درک می‌شوند، محیط‌هایی که جدا از دنیای روزمره نگهداری می‌شوند. مدرسین و نظریه پردازان تعلیم و تربیت مدت‌ها است که علیه این رویکرد تنگ و تجویزی در آموزش استدلال کرده‌اند و بر مبنای فراگیرتر و یادگیرنده محور برای یادگیری و آموزش پافشاری کرده‌اند. بسیاری از استدلال‌های مختلف و قدرتمند مطرح شده است، از جمله این واقعیت که بسیاری از کسانی که از نظر سیستم آموزشی رسمی به عنوان شکست شناخته شده‌اند، به زندگی موفق و پرباری ادامه داده‌اند. که یادگیری در مکان‌های بیشتری رخ می‌دهد تا به سادگی در مکان‌های دیگر. آموزش رسمی، جایی که بسیاری از افراد بسیار کم می‌آموزند. و اینکه ترتیبات آموزشی آکادمیک سنتی از کسانی که در گذشته خانواده‌هایشان از نظر تحصیلی موفق بوده‌اند، ممتاز است و افرادی را که با آیین‌نامه‌ها و شیوه‌های آموزشی آشنایی ندارند، توانمند نمی‌کند. در انگلیس، تغییر عمده‌ای از عبارت "آموزش موزه" به عبارت "یادگیری موزه" رخ داده

است. تغییر معنایی از "آموزش" به "یادگیری" نشان دهنده یک تغییر عمده فلسفی در نحوه درک عملکردهای موزه ها است. استفاده از کلمه "یادگیری" نشانگر تمرکز بیشتر روی فرآیندهای یادگیری و نتایج کاربران و تغییر جهت تفکر درباره موزه و تحویل آموزشی آن است. توجه به اینکه چگونه می توان یادگیری را تسهیل کرد ، در تلاش برای قرار دادن مطالب است. تولید یک تجربه دلپذیر و مفید برای بازدید کنندگان در مقابل راحتی سازمانی ؛ در واقع از دید بازدید کننده فکر می کند. اما نقش آموزشی موزه ها همچنان مبهم است. برای برخی ، این به هدف موزه به عنوان یک کل اشاره دارد و برای برخی دیگر ، "آموزش موزه" به معنای کار انجام شده توسط کارکنان متخصص موزه است. همچنین طیف وسیعی از روش ها می توانند اهداف آموزش موزه و گالری را مفهوم سازی کنند. به عنوان مثال ، پرینگل یک مرز بین آموزش موزه ای ترسیم می کند که وی (به نقل از فالک و دیرکینگ ۲۷) را به عنوان منابع معتبر و قابل درک اطلاعات قابل درک توصیف می کند ، مکان هایی که می توان به آنها اعتماد کرد تا ارائه های معتبر ، معتبر و قابل فهم از آنها ارائه دهد. . . اشیا و ایده ها ، و آموزش در گالری هنری ، که وی توصیف می کند مربوط به حدس و گمان های فکری است ، با زیر سوال بردن خودآگاهانه بدگمان از "حقیقت" ، اصالت "و" قابلیت اطمینان ". اما همه با این روش تعریف یادگیری در موزه ها موافق نیستند. که آموزش در موزه ها و گالری ها بسیار متفاوت است. زمینه های یادگیری در موزه ها و گالری ها مانند مدارس یا سایت های دیگر برای یادگیری رسمی نیست. موزه ها مکان های دیدنی و نمایشگاهی هستند ، محیط هایی که می توانند غنی و شگفت آور باشند. مدیریت آنها می تواند طاقت فرسا و دشوار باشد ، اما به همان اندازه می تواند کنجکاو را برانگیزد یا ایده های جدیدی را القا کند. یادگیری مبتنی بر موزه ، جسمی و درگیر جسمی است: حرکت اجتناب ناپذیر است و ماهیت ، سرعت و دامنه این حرکت بدنی بر سبک یادگیری تأثیر می گذارد. موزه ها هیچ برنامه درسی ملی ندارند - هر موزه ممکن است دیدگاه متفاوتی از یک موضوع خاص را ارائه دهد. آنها هیچ سیستم ارزیابی رسمی و جدول زمانی مشخصی برای یادگیری ندارند. یادگیری در موزه ها به طور بالقوه بیشتر باز است ، بیشتر به صورت فردی هدایت می شود ، غیر قابل پیش بینی است و نسبت به سایت های آموزش رسمی ، جایی که آنچه تدریس می شود با استانداردهای تعیین شده از خارج انجام می شود ، نسبت به پاسخ های مختلف متنوع حساس تر است.

این یک لحظه پویا در آموزش موزه و گالری است ، در زمان تغییر سریع اجتماعی و فرهنگی ، زمانی که بسیاری از نشانه های قدیمی برای فکر و عمل برداشته شده و مناظر اجتماعی و فرهنگی در حال بازسازی و تنظیم مجدد هستند. اما انتظار می رود آموزش موزه در انگلیس از پایه ضعیفی توسعه یابد. در حالی که ۲۵-۳۰ سال تمرین خوب برای استفاده وجود دارد ، آموزش موزه تحت تحقیق و نظریه کم است.

پایان بخش اول

